

کشتن یعقوب و بازداشت پطرس

¹ و در آن زمان هیروдіس پادشاه، دست تپاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد² و یعقوب، برادر یوحنا، را به شمشیر کشت.³ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.⁴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.⁵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. اما کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.

⁶ و در شبی که هیروдіس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیک چنان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.⁷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: بزودی برخیز. که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.⁸ و فرشته وی را گفت: کمر خود را ببند و نعلین بپوش. پس چنین کرد و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.⁹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.¹⁰ پس از قراولان اوّل و دوّم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

¹¹ آنگاه پطرس، به خود آمده گفت: اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروдіس و از تمامی انتظار قوم یهود رها کنید.¹² چون این را دریافت، به خانهٔ مریم، مادر یوحنا، ملقب به مرقس، آمد و در آنجا بسیار جمع

شده، دعا می‌کردند.¹³ چون او در خانه را کوید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.¹⁴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.¹⁵ وی را گفتند: دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند: که فرشته او باشد.¹⁶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.¹⁷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت.

¹⁸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.¹⁹ و هیروдіس چون او را طلبیده نیافت، کشیک چنان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

درگذشت هیروдіس

²⁰ اما هیروдіس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلائیس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت.²¹ و در روزی معین، هیروдіس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشسته، ایشان را خطاب می‌کرد.²² و خلق ندا می‌کردند: که آواز خداست نه آواز انسان.²³ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.²⁴ اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت.²⁵ و برنابا و شاؤل چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.